

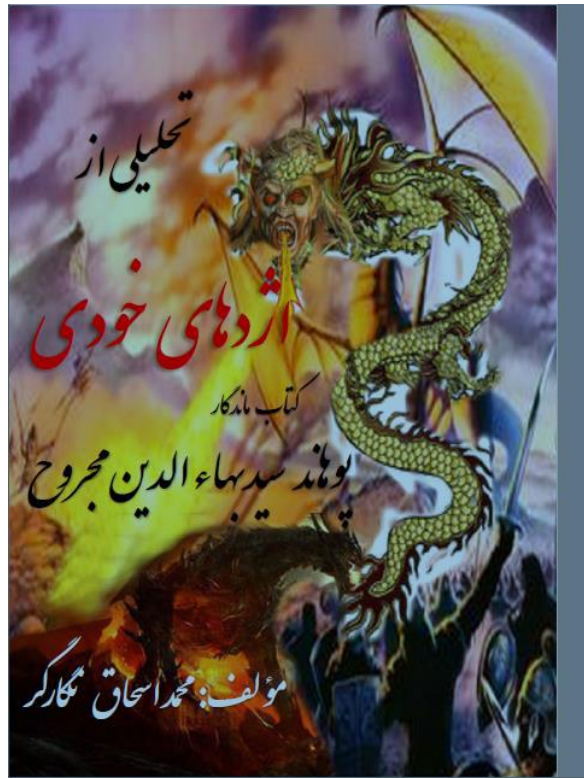


۲۰۱۸/۰۵/۱۴



م. اسحاق نگارگر

# تخلیبي از اژدهای خودی



قسمت بیست و دوم

# تحلیلی از اژدهای خودی کتاب ماندگار پوهاند بهاء الدین مجروح



## اژدهای خودی



### سفر زندگی

قسمت بیست و دوم (۱)

امروز با فرصتی که به دست آمده است دنباله داستان دیوانه زنجیر گرا را در اژدهای خودی پی می گیریم. متأسفانه در تاریخ اسلام ملاً همیشه به قول اقبال در بازار قیامت با خدا سوداگری نموده است:

**"متاع طاعتِ خود را ترازوی برافرازد**

**به بازار قیامت با خدا سودا گری کرده"**

غافل از اینکه او با سر فروداری به دربار خدایان کاذب گوهر حقیقت را در مُردابِ منفعت های آنی خود افکنده و برای هر دکتاتور خون آشام هدیه خَلدالله ملکه و سُلطانۀ بُرده است و اگر اکنون خود از خواب چندین قرنه سربلند کرده و به فکر سیاست افتاده است؛ قصدش به هیچ وجه احیای مجد و عظمتِ اسلام و مسلمانان نیست بلکه او هنوز هم در گردابِ جنگ اندازی مکتب های فقهی و کلامی است. قرن ها شد که تاریخ ننگِ بردگی و کنیزی را از دامان خود شسته است ولی احکام کنیز و برده هنوز اوراق بی شمار کتاب های فقهی را پُر کرده است و بیچاره فقیه عصر ما ندانسته است که کنیزی و بردگی در روزگاری اصلیت داشت که فرع آن قوانین برده داری و شیوه پیشامد با برده و کنیز بود. وقتی اصل از میان رفت فرع دیگر به غیر از مغز فرسای دیگری هدفی نمی تواند داشته باشد. باز شعری از اقبال نقل می کنم که در آن می گوید: در این میخانه و شما بگذارید به جایش در این جامعه و می گوید هر مینا و شما بگویند هر شخص و باز

یاد می کند از بیم محتسب و شما به جایش بگذارید دکتاتور و مستبد و آنگاه این بیت اقبال را با آب زر بر دیوار قلب تان حکاکی کنید:

**"در این میخانه هر مینا ز بیم محتسب لرزد**

**مگر یک شیشه عاشق که از وی لرزه بر سنگ است"**

و آن وقت ملتفت میشوید که آن شیشه عاشق که سنگ از صدای شکستنش در لرزه می افتد همان دیوانه زنجیر گرای استاد مجروح است که چون عاشق است پروای چیزی جز حقیقت را ندارد و چون دیوانه است در بند هیچ مصلحتی که عقل مصلحت بین و سوسه اش کند نیست و چون زنجیر گراست قید و بند هم خاموشش نمی کند.

دیوانه زنجیر گرا برای فرمانروا از مثنوی حضرت مولانا قصه آن پشه رامیکنده عاشق باد بود ولی هنگامی که باد می وزید و به اصطلاح معشوق آهنگ اورا می کرد چون پای ایستادگی در برابر بادنداشت پایه گریز می نهاد یعنی "فرمانروایی و سروری با دوستی و دلبری نمی آمیزد"

واضح است که این حقیقت تلخ از حد حوصله فرمانروا بالاتر بود و او خشم گرفت و دیوانه را زندانی کرد. دیری نگذشته بود که عمل دیوانه را نتیجه تحریک دانشمند دانستند و او را نیز به نام دسیسه کار به زندان فرستادند و گیر و گرفت آغاز شد، خوشباورانی که روزهای پیش از فرمان دوستی رازهای بدبختی نامیده بودند همه زندانی شدند. دیوانه از همان آغاز زندانی شدن لب از گفتار فرو بست. سالها گذشت، روزی پاسبانان آمدند و زنجیر هایش را شکستند و به او گفتند که فرمانروا گناهِش را بخشوده است.

دیوانه چند روز پس از آزادی زنجیر هازا به دست و پا بست و پشت کاخ فرمانروا رفت و مشت‌های گره کرده اش را سوی آسمان بلند کرد و زنجیر های خود را به صدا در آورد. وقتی خبر به کاخ رسید فرمانروا او را احضار کرد و برایش گفت: "من به تو رحم کردم و نعمت آزادی را به تو برگرداندم حالا تو چرا به اختیار خود زنجیر به دست و پا بسته ای؟"

"دیوانه سکوت طولانی را شکست و گفت: ای فرمانروا! وقتی من از زندان بیرون آمدم، در این شهرستان پی آزادی هر سو گشتم و اما اثری از آن نیافتم و به زودی دریافتم که همه این سرزمین به زندان آهنین مبدل گردیده است و همه شهر نشینان در اسارتند بدین گونه من از زندان کوچک و محقری بیرون آمدم و در زندان پهناور و محکمتری گام گذاشتم.

ای فرمانروا! بدان که من در این شب تار اسارت راه باریکی به سوی سرمنزلی آزادی گشودم و آزادی خود را در این یافتم که به دست خود زنجیر هادر دست و پای خود آویزم. بدین گونه وقتی من این زنجیر های زاده اراده خود را به میل خود به صدا در می آم، غلغله پیهم آن به من می گوید که کردار من در اختیار خود من است و من از آزادی فقط همین مقدار را در اختیار داشتم و آن را به کار بردم."

در این جا قبل از اینکه صحبت امروز را به پایان برسانم به عنوان یک تذکر ضروری باید به عرض برسانم که زان پال سارتر نیز آزادی را همان آزادی اختیار می داند و آدم وقتی که خود برگزیده باشد در زندان هم آزاد است و ببیدل نیز چیزی نظیر سارتر می گوید که:

## دلش تنگ است درکنج قفس بلبل اگر داند

### بچشم مور هم یک سیر جولان میتوان کردن

در فرصتی دیگر سفر استاد رابه سوی شهر بزرگ از شاهراه بیداد تا شهر ظلم آباد مورد گفت وگو قرار می دهم تا آن فرصت بخت یار تان و روزگار تان خوش! نگارگر دوم می ۲۰۱۴



## رهگذر نیمه شب در راه ماتم دره

قسمت بیست و دوم (۲)

زندگانی یک سفر است که انسان از بیابان عدم بدون جامه و رهنوشه به راه می افتد و خود را بر سر بازار وجود می رساند و در این بازار نظر به سن و سال و موقعیت خود انواع بازیچه هارا خریدن می گیرد. هنگامی که کودک است وسایل بازی او نیز همان لعبتک ها و دیگر بازیچه های دوران کودکی است. در بزرگی تنها شکل بازیچه های او فرق می کند اما در سر بازار وجود برای همیشه نمی ماند و مجبور است از این جا نیز بار سفر بر بندد و به سوی دیار مرموز و ناآشنای مرگ و نیستی برود. کلیم وقتی می بیند که انسان برهنه به دنیا می آید و با یک کفن یا جامه سفید از دنیا می رود او یعنی کلیم می پندارد که هدف این سفر از بیابان عدم تا سر بازار وجود همین خریداری کفن است و بس به همین دلیل می گوید:

### ز بیابان عتدم تا سر بازار وجود

### به تلاش کفنی آمدع عریانی چند

چون دیار مرگ سرزمینی ناشناخته و غریب است انسان همیشه از مرگ می ترسد و نمیخواهد با واقعیت آن روبرو شود و او با ترس از مرگ در حقیقت از نفس خود نیز می ترسد و تا وقتی که به بامدادان خودی نرسد این ترس از مرگ دست از گریبان او برنمیدارد. انسان وقتی از خود بترسد همیشه خشمگین و عصبانی است و هنگامی که مرگ دیگران را می بیند در ظاهر امر برای آن که رفته است و در حقیقت امر برای خود ماتم می گیرد و آن محیطی که در آن به اثر جنگ و تجاوز یا حوادث طبیعی مرگ و میر فراوان است و انسان ارزش خود را می بازد در حقیقت یک ماتم دره است که بر آن مه غلیظ پیشانی ترشی و عبوسیت مستولی است و سیل خشونت هر لحظه بیداد می کند و آنکه در چنگال خودی غریزی اسیر می ماند و آن خودی غریزی برایش تلقین می کند حالا که تواز جهان رفتنی استی تا میتوانی پیش از خودانتقامت را از دیگران بگیر و دیگران را پیش از خود به دیار مرگ بفرست تا با مرگ خود مجالی برای شادی دشمنانت نگذاشته باشی و آنان را پیش از خود فرستاده باشی.

مرحوم استاد مجروح به عنوان یک فیلسوف و روانشناس مارا با نشیب و فراز این سفر آشنا می کند. از او می شنویم:

"رهگذر نیمه شب گفت: ته رهنوردی های بی انتها، روزی مرا گذار از میان دره افتاد که در آن دمه غلیظی همه جا را می پوشانید، رودخانه های گل آلودی از فراز کوه های خشک و خاکستری رنگ فرو می ریخت. باشندگان آن سامان همه جامه های سیاه برتن داشتند، چشم هائپر از اشک و لب ها تهی از تبسم بود. نزدیک یکی از باشندگان رفتم و پرسیدم: "ای دوست بگو این مقام را نام چیست؟ آن مرد به سردی در پاسخ گفت: "اینجا سرزمین سوگواران است و این دره را که در عقب و جلو خویش گسترده می بینی "ماتم دره" می گویند."

تقریباً در تمام ادیان آسمانی و غیر آسمانی اخلاق یک مسأله اساسی است و حضرت پیامبر اسلام (ص) هدف بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاق دانست. این یک جانب مسأله است و جانب دیگر این که مرگ سرنوشت حتمی هر انسان زنده است. اسلام مرگ را رجعت به خدا می داند و تلخیی آنرا از کام می زداید و آنرا شیرین می سازد ولی انسان هنگامیکه در زندان خودی غریزی اسیر است قبلاً گفتیم که گذشته را فراموش می کند و درباره آینده هم چیزی نمی داند و این چنین کس همیشه از مرگ می ترسد و پریشان است و آن پریشانی را در سیمایش آشکار می توان دید. او از حال لذت نمی برد و تشویش از مرگ پریشانی اش را اثرش می کند و وقتی دیگران را شادمان می بیند گرفتار حسد می شود و بزم های شادمانی را با خشونت می شکند و به دیگران اخطار می دهد و چون خشونت خودش دایمی است اوقهر و غضب خدا (ج) را نیز مطلق می سازد و چنین وا می نماید که گویا خداوند (ج) در آن دنیا از وی انتقام شادمانی های انسان آسان گیرد و خوشگذران را می گیرد.

استاد این گونه مردم را سوگواران و سر زمین شان را سرزمین سوگواران میخواند و در آن دره ای است که نامش ماتم دره است و باز یک منطقه کوهستانی وجود دارد که "سنگلاخ نومیدی" است. چون این مردم زود متأثر می شوند وقتی در مسیر زندگانی با دشواری ها روبه رو شدند امید را از دست می دهند و گرفتار سرزمین سنگلاخ های نومیدی می شوند. اما آنان این کوه پیمایی را به همین دلیل می پذیرند که آن سوی کوهستان "صحرای امید" نام دارد و اگر انسان در چنگال یأس مطلق اسیر شود نیروی استقامت و حرکت را از دست میدهد. رهگذر نیمه شب در سرزمین سوگواران از مردی مغموم می پرسد:

"ای دوست!

من هم باشندگان این سرزمین را اندوهگین یا تم بگو این غم و ماتم چرا؟ او در پاسخ گفت:

"ماهه سوگوارانیم، بزرگان و هوشیاران گذشته ما گفته اند: "بزرگترین حادثه در جهان مرگ است و این فاجعه اجتناب ناپذیر عالم را لحظه ای نباید فراموش کرد و شب و روز در آن باید اندیشید و از زمانه دیرین تا امروز، دیار ما را عادت بر این است که در مرگ هر انسان همه باشندگان چهل روز ماتم می گیرند و چون در این سرزمین وسیع ته همین مدت خواهی نخواهی یک یا چند تن رهسپار دیار عدم می گردند مراسم عزای همگانی نمی تواند پایان یابد. پرسیدم: آیا میلاد ها و ازدواج هارا جشن نمی گیرید؟" گفت: "کودکانی به دنیا می آیند، زنان و مردان هم زناشویی می کنند و اما چون ماتمی در جریان می باشد سرور و شادی تا فردای نا معلوم موقوف می شود."

از گفتار آن مرد ماتم زده دریافتیم که باشندگان آن مرز و بوم تا منزل اندیشیدن به مرگ نرسیده اند بلکه عقب تر از آن به بیراهه افتاده اند و در منزل هراس از مرگ مقام کرده اند و تلاش می ورزند که به یاری مراسم دایم آن ترس بزرگ را از یاد ببرند".

به طور خلاصه عرض کنم که رهگذر نیمه شب راه ماتم دره را می پیماید و با بسیار زحمت از سنگلاخ نومیدی بالا می رود و در آن سوی کوهسار راه صحرای امید را در پیش می گیرد و اگرچه مدتی به دنبال سرابهای رنگین صحرای امید می دود و در پایان یک شب دراز به میدان "بامدادان خودی" می رسد و در آنجا بر سر راهش یک دوراهی می آید که یکی به سوی آفتاب نشست و یکی به سوی آفتاب برآمد می رود. ما برای امروز استاد مجروح رابرسر همان دوراهی را می کنیم و از او جدا می شویم تا در فرصتی مناسب سفرش را به سوی شهر ظلم آباد با او دنبال نماییم. برای امروز خدای بزرگ یار و یاور همه باد. یار زنده صحبت باقی. والله اعلم بالصواب نگارگر ۱۲ می ۲۰۱۴ میلادی

#### پایان قسمت بیست و دوم



#### قسمت های اول تا بیستم این مطلب را با باز نمودن لینک های پایان می توانید مطالعه فرمائید:

##### قسمت اول:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_1.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_1.pdf)

قسمت دوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_2.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_2.pdf)

قسمت سوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_b\\_madjirouh\\_3.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madjirouh_3.pdf)

قسمت چهارم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_b\\_madjirouh\\_4.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madjirouh_4.pdf)

قسمت پنجم:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_ajdahay\\_khodi\\_5.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_ajdahay_khodi_5.pdf)

قسمت ششم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_b\\_madjirouh\\_6.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madjirouh_6.pdf)

قسمت هفتم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_7.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_7.pdf)

قسمت هشتم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_8.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_8.pdf)

قسمت نهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_9.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_9.pdf)

قسمت دهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_10.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_10.pdf)

قسمت یازدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_11.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_11.pdf)

قسمت دوازدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_12.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_12.pdf)

قسمت سیزدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_13.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_13.pdf)

قسمت چهاردهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_14.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_14.pdf)

قسمت پانزدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_15.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_15.pdf)

قسمت شانزدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_16.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_16.pdf)

قسمت هفدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_17.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_17.pdf)

قسمت هژدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_18.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_18.pdf)

قسمت نژدهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_۱۹.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۱۹.pdf)

قسمت بیستم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_۲۰.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۲۰.pdf)

قسمت بیست و یکم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_۲۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۲۱.pdf)

